

ترکیب علم و هنر در افضل‌پور و صبا



حتی در مکان‌یابی و همراه کردن صاحب‌منصبان محلی و امکانات غیرمادی استفاده کند، هرچند این کار ساده نبود. ما به‌خوبی به روحیه‌آزمندان و فرصت‌طلبانی که ممکن است حبه‌ای بدهند و انتظار دبه‌ای داشته باشند، آشناییم. چه مایه‌املاکی که با چسبیدن افراد به این و آن و اطلاع از تصمیم‌گیری‌ها در گسترش شهرها و احداث تأسیسات به قیمت‌های نجومی نرسیده‌اند؟ بگذریم از زدوبندها و تصرف‌های عدوانی. جز این چه تعداد مسجد و مدرسه و بیمارستان که به همین هدف نساخته‌اند؟

چه شد که افضل‌پور به این دام‌ها نیفتاد و پیه ناسزاهای آشکار و نهان را به تن مالید؟ چیزی که حتی در دوره بعد کارش را به جرم‌هایی مثل پولدار بودن، طاغوتی بودن و امثال آن به زندان و دادگاه هم کشاند. چیزی که حتی گاه به جرم آن به دانشگاهی که تمام هم و غم خود را به پای آن ریخت، راهش ندادند و با ناسزا برش گرداندند.

امروز همه این جزئیات آشکار شده است و در این فرصت قصد بازگویی آن‌ها را ندارم. نخبه‌کشی و قدرشناسی را از ویژگی‌های روان‌شناسی جمعی ما تشخیص داده‌اند. این‌که او تبرئه شد و قاضی به او تبریک گفت، این‌که اعاده حیثیت شد و زمان مرگ او کرمان یک‌پارچه گریست و این‌که هر بار که یاد او و نام او به‌میان می‌آید، اشک در چشم‌ها حلقه می‌زند و بغض بر گلوها می‌نشیند، چیز دیگری است. بلکه می‌کوشم به آن پرسش اساسی پاسخ دهم که چگونه

♦ دکتر عبدالله آقاعباسی

عضو هیئت علمی گروه علم اطلاعات و دانش‌شناسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

این‌که در دوره کوتاهی از تاریخ کرمان کسی توانسته فکری بزرگ را آن‌چنان به‌عمل در آورد که نظیر آن و در شرایط آن قطعاً دیده نشده، حیرت‌انگیز است و بیشتر به معجزه می‌ماند.

ما در تاریخ چند هزارساله خود مراکز بزرگ آموزشی داشته‌ایم، اما قریب به اتفاق آن‌ها را حکومت‌ها ایجاد کرده‌اند. قطعاً در تأسیس همان مراکز بزرگ هم خردمندانی اندیشه‌های خود را با قدرت و گنجینه حکام بر کرسی نشانده‌اند، یا وابسته به آن‌ها بوده‌اند. دانشگاه‌هایی مثل گندی شاپور، نظامیه‌ها، دارالفنون‌ها بدون استثنا با اتکا به اراده شاهان و حکومتگران محلی ایجاد شده‌اند که در جای خود گام‌هایی بسیار اساسی بوده است، اما عاملیت یکی از احاد ملت در برداشتن گامی بلند برای تأسیس دانشگاهی بزرگ به وسعت حداقل پانصد هکتار و ایجاد زمینه برای ساخت دانشگاه‌های ریز و درشت اقماری، بیمارستان، مراکز درمانی و دانشکده‌های فراوان در فضای آشنای سیاسی و اجتماعی بی‌تردید بی‌همتاست، کسی می‌خواهد مثل افضل‌پور که موقعیت زمانه را بسنجد، به نسبت، حاکمیت را با خود همراه کند و با آن جثه کوچک خود موانع را یکی یکی پشت سر بگذارد و در این مسیر از جان خود، قلب و مغز خود مایه بگذارد و ثروتی را که سال‌ها با پشتکار و درستی اندوخته و به قریب هفده میلیون دلار رسانده در طبق اخلاص بگذارد و تقدیم مردمی کند که به او این فضیلت و خرد را داده بودند که «نام نیکوگر بماند ز آدمی...» اما اگر تصور کنیم که این کار بزرگ را فقط یک نفر می‌توانست به سرانجام برساند، سخت در اشتباهیم. از شرایط مساعد حکومتی گفته‌اند که رقابت‌های خانوادگی این فرصت را برای او مهیا کرد. معمول بود که دانشگاه‌ها هیئت‌امنایی داشته‌اند که بر اساس سنت مرسوم یک نفر از خانواده سلطنتی رییس این هیئت‌امنا بود. افضل‌پور توانست به‌خوبی از این رقابت،

عاملیت یکی از

احاد ملت در

برداشتن گامی

بلند برای تأسیس

دانشگاهی بزرگ

به وسعت حداقل

پانصد هکتار

و ایجاد زمینه

برای ساخت

دانشگاه‌های ریز

و درشت اقماری،

بیمارستان،

مراکز درمانی و

دانشکده‌های

فراوان در فضای

آشنای سیاسی و

اجتماعی بی‌تردید

بی‌همتاست،

کسی می‌خواهد

مثل افضل‌پور

که موقعیت زمانه

را بسنجد، به

نسبت، حاکمیت

را با خود همراه

کند و با آن جثه

کوچک خود

موانع را یکی یکی

پشت سر بگذارد.

چنین آرمانی محقق شد.

برای این کار باید از بسیاری از جزئیات گذشت. از فداکاری‌ها، از اشک‌ها و حسرت‌ها، از ایستادگی‌ها، از همراهی‌های بعضی از مسئولان محلی در هر دو دوره پیش و پس از انقلاب، از اقبال مردم کوچه و بازار، از خردی که افضل‌پور در این مردم، حتی در پیرمردی خرکچی تشخیص داد، از انضباط و دلسوزی‌های شخص او، از تشخیص درستش در انتخاب همراهانی که هر یک در کار خود یلی بودند و از خیلی چیزهای دیگر می‌گذرم و صرفاً به دو قاعده علمی اشاره می‌کنم.

یکی از این دو قاعده جمع شدن انواع سرمایه‌ها در یک‌جا بود که به جای خود رویدادی شگفت‌آور است. گردآمدن سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سرمایه نمادین در یک زمان خاص به شدت سرنوشت‌ساز بود. در مورد سرمایه اقتصادی بسیار شنیده‌اید. این ثروتی بود که شخص افضل‌پور طی سال‌ها انضباط درست در کسب‌وکار به دست آورده بود. او با پشتکار شخصی، بورس تحصیل در فرانسه را گرفت، در بورردو و لیل فرانسه درس خواند و پس از اتمام تحصیلات با آن‌که از دانشگاه‌های خارج از کشور پیشنهاد کار داشت به کشور بازگشت و به کسب‌وکار پرداخت. او از همان زمان تحصیل پس‌انداز می‌کرد. پس از جنگ جهانی دوم از آلمان، سوئیس، فرانسه و بلژیک نمایندگی فروش محصولات گرفت. به قول خودش شانزده ساعت در روز کار می‌کرد تا روزی ثروتی را که امانت مردم می‌دانست به صاحبان اصلی‌اش برگرداند. هر چند تا آن زمان هم هر جا می‌توانست دست نیازمندان را می‌گرفت. سرانجام ثروتی که به کار دانشگاه زد چنان مبلغ بالایی بود که همه زبان‌ها را بست. هر چند همین مبلغ درشت پس از انقلاب مدتی بلای جان‌ش شد. می‌گفتند از کجا آورده‌ای. باورش‌شان نمی‌شد که کسی وابسته نباشد، هزار چیز دیگر نباشد و بتواند این‌همه پول داشته باشد. هر چند که پانزده سال دیگر هم رنج کشید تا آن پول را به ساختمان و تجهیزات تبدیل کند.

این پروژه از حیث سرمایه اجتماعی و فرهنگی هم چیزی کم نداشت. از هوشمندی افضل‌پور بود که همراهان خود را از خارج و داخل کشور، از تهران، مشهد، شیراز، مازندران و جاهای دیگر دست‌چین کرد. او در خارج از کشور به همت خواهرزاده خردمند خود هوشیار نوشین که صاحب اعتبار بود، دانشگاه‌های مختلف را بررسی کرد. از همان طریق هم به نام‌های معتبری در حوزه

مهندسان مشاور برای ساخت دانشگاه رسید. سپس مدیریت دانشگاه را به کسی سپرد که بی‌تردید ستونی استوار بود. دکتر میرزایی که اصلاً از اهالی قصر شیرین بود و در مشهد کار می‌کرد از چنان اعتباری برخوردار شد که همه تلاش‌شان را برای حذف او کردند و یک‌بار هم در یک دوره صد روزه-قبل از انقلاب-موفق شدند اما این موفقیت کوتاه‌مدت بود. افسوس که او هم مورد بی‌مهری واقع شد. با این حال میرزایی هرگز دست مهر خود را از سر دانشگاه بر نداشت. نام معتبر دیگر از جهت سرمایه اجتماعی و فرهنگی دکتر فیروزآبادی بود که از شیراز آمد. نام بیمارستان فیروزآبادی در تهران با نام خانوادگی او گره خورده بود. این‌ها را فقط به‌عنوان نمونه آوردم تا نشان دهم. چه بنیان معتبری از سرمایه اجتماعی و فرهنگی گذاشته شده بود. یک‌بار هم شاه رییس دانشگاه را برای ادای پاره‌ای توضیحات احضار کرده بود. به دلیل همین سرمایه‌ها بود که مخالفت دستگاه‌ها و افراد بانفوذ محلی، کارگر نشد.

اما افضل‌پور از سرمایه‌های نمادین هم برخوردار بود و آن شخص شخص فاخره صبا همسر و همراه هنرمند او بود. آن‌طور که خودشان گفته‌اند آن‌ها سی سال نامزد بودند. خویشاوند نزدیک بودند و اگر ازدواج آن‌ها سر نمی‌گرفت، به‌این دلیل بود که صبا خود را وقف هنر خود کرده بود و بیمناک بود که ازدواج محل کار هنری او باشد. بازهم آن‌طور که خودشان گفته‌اند، سی سال افضل‌پور عاشق صبا بود و همواره برای او گل سرخ می‌فرستاد. آن‌ها در پنجاه سالگی، هم به وساطت «رشید پهبودوف» خواننده شهیر شرق و هم به‌واسطه تماشای مشترک نمایشی از شکسپیر در تالار رودکی تهران، ازدواج کردند. افضل‌پور با نقد و تحلیل خردمندانه این نمایش‌نامه صبا را متقاعد کرد که اهل درک زیبایی و هنر است. بانو فاخره صبا، هم به دلیل شهرت خانوادگی و هم به دلیل اعتبار شخصی به‌عنوان خواننده پیشکسوت اپرا و استاد بی‌بدیل این فن سرمایه‌ای نمادین بود. او را از تأثیرگذارترین هنرمندان ایران در دهه‌های سی و چهل ایران، هم در کار هنری و هم در تعلیم و تربیت دانسته‌اند. در همان زمان گفته شد که «فاخره صبا برخلاف کم‌مایگانی که وقتی چند صباحی در فرنگ به‌سر بردند، تمام مظاهر ملیت خود را فراموش می‌کنند، به هنر و ویژگی‌های ملی خود بسیار علاقه‌مند است، به هنر ایران ارج می‌گذارد و بدون شک هنرمندی پرمایه است که آینده درخشانی در انتظار اوست.»

در اظهارنظر دیگری در سال ۱۳۳۲، او را اولین دختر

امروز همه این جزئیات آشکار شده است و در این فرصت قصد بازگویی آن‌ها را ندارم. نخبه‌کشی و قدرنشناسی را از ویژگی‌های روان‌شناسی جمعی ما تشخیص داده‌اند. این‌که او تیره شد و قاضی به او تبریک گفت، این‌که اعاده حیثیت شد و زمان مرگ او کرمان یک پارچه گریست و این‌که هر بار که یاد او و نام او به میان می‌آید، اشک در چشم‌ها حلقه می‌زند و بغض بر گلوها می‌نشیند، چیز دیگری است. بلکه می‌گوئیم به آن پرسش اساسی پاسخ دهم که چگونه چنین آرمانی محقق شد.



می‌کنند. عمر به‌شتاب می‌گذرد. سرانجام مرگ است و دفتر زندگی در این دنیا بسته می‌شود. انسان مشاهده‌گر به‌خود می‌گوید زندگی چه بی‌معناست! یا زندگی عبرت‌آموزاست! ولی در این گیرودار گاهی افرادی پیدا می‌شوند که هدف والای زندگی خود را می‌یابند و واجد خصوصیات هستند که بدان‌ها توفیق می‌دهد تا به زندگی زیبایی و معنا دهند و به مرگ هم... او از آن جمله افراد بود.»

من بر زیبایی و معنا تأکید می‌کنم و تأکید می‌کنم که خود خانم صبا هم از آن جمله افراد بود. افضل‌پور بی صبا بال «زیبایی» را کم داشت. خود او گفته بود: «این اندیشه را با همسر مهربان و فداکارم بانو فاخره صبا در میان گذاردم و همچنان که انتظار می‌رفت او بانهایت خرسندی و حسن تفاهم از آن استقبال کرد.»

دانشگاه را این دو قاعده، یکی مجموع سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نمادین و دیگری ترکیب زیبایی و معنا یا علم و هنر در کرمان بنیان گذاشت. یاد همه کسانی که این مشعل را برافروختند و همه کسانی که آن را فروزان نگه داشتند به خیر و نیکی باد. ♦♦

ایرانی دانسته‌اند که ارزش واقعی هنر را نه لفظاً بلکه در معنا درک می‌کند «به هنر به‌مثابه یک اصل لازم در زندگی می‌نگرد و کم‌ترین ظاهرفریبی و ابتدالی در هنر پرمقدار او راه ندارد. کار او نمودار کوششی پیراج برای به‌دست‌آوردن ارزش واقعی هنر بود». فاخره صبا در اپرای مادام باترفلای پوچینی، در ترادینا اثر وردی، در اپرای اورفه و اریدیس اثر کریستف ویلباله گلوی، در اپرای جمیله اثر بیژه، در اپرای کوری فان تونه اثر موتزارت، در اپرای دلاور سهند اثر احمد پژمان و... ایفای نقش کرد. او استاد محمد نوری خواننده شهیر بود.

وجه دیگر خانم صبا هنر نویسندگی او بود. نام او در میان نویسندگان دائره‌المعارف فارسی در کنار نام‌هایی مثل عبدالحسین زرین‌کوب، غلامحسین صدیقی، مهدی محقق، ایرج افشار، مهدی بیانی، مهدی حائری، عباس زریاب خوبی و دیگران آمده است. او در دائره‌المعارف مقاله‌های متعددی نوشته است. هر یک از این نام‌برداران در جای خود سرمایه‌ای نمادین هستند که ارزش آن‌ها از سرمایه‌های اقتصادی و اجتماعی بالاتر است.

اکنون به قاعده دوم اشاره می‌کنم که ترکیب علم و هنر است. سال‌ها پیش در ترجمه کتاب «کاربردهای نمایش در تعلیم و تربیت و اجتماع» به مطلب جالبی در این باب برخوردم. یکی از مقاله‌های آن کتاب متن سخنرانی گلین ویکهام مؤسس رشته تئاتر در دانشگاه پرستون انگلیس در سال ۱۹۴۸ بود. او اولین کسی بود که کرسی تئاتر را در آن دانشگاه و در انگلیس در اختیار گرفت. ویکهام در این بیانیه گفت: «آن چه اهمیت دارد این است که در رشته‌های هنری دست‌ها می‌توانند با قلب و مغز از نو متحد شوند و کل شخصیت انسان به‌عنوان یک موجود هماهنگ عمل کند. تضادی نیست که روان‌درمانی معاصر در فعالیت‌های نمایشی ارزش درمانی کسب کرده است... نمایش برای همه، برای دست‌اندرکار هنر، دانشمند، دوک فارغ‌التحصیل و جاروکش فارغ‌التحصیل محلی برای بحث و بررسی ارزش‌های اخلاقی فراهم می‌کند. آن‌هم نه جداگانه و انفرادی، بلکه با ارتباطی پخته و در چارچوبی اجتماعی.» این ترکیب قلب و مغز در صبا و افضل‌پور با دست‌های همراهش، به قول ویکهام، توانست به‌عنوان موجودی هماهنگ عمل کند و دانشگاه بسازد. خانم صبا در مراسم سالگرد درگذشت افضل‌پور در سخنانی موجز، پس از یاد دوست گفت «افرادی به دنیا می‌آیند و به‌ظاهر زندگی